

تأملی پیرامون مصاحبہ احمد مسعود با بی بی سی

نگارش از: فائق رستاقی

ناشر: خروش رعد (Khoroshrad.org)

۲۰ جولای ۲۰۲۲

تأملی پیرامون مصاحبه احمد مسعود با بی بی سی

دستگاه سخن پراگنی و بلندگوی دولت غدار و متجاوز امپریالیستی انگلیس، یعنی دستگاه دروغ پراگنی بی بی سی فارسی به تاریخ ۱۲ جولای ۲۰۲۲ میلادی به منظور از کاه کوه ساختن و بزرگنمایی تبلیغاتی از هیچ و پوچ بر پایه منافع استعماری و پیوند آن با مواضع و خواسته های قدرت طلبانه ارتجاعی، مصاحبه ای را با "احمد مسعود"، رهبر خلق الساعه و از بیرون تراشیده شده و گماشته شده جبهه نام نهاد "مقاومت ملی افغانستان" در فیسبوک و در سایت فارسی بی بی سی هم‌رسانی کرده است.

از آنجا که این نوچه اخوانی مدعی ادامه راه پدر و "مکتب فکری مسعود" و ملعبه دست چندین دستگاه های استخباراتی در این مصاحبه و قبل از آن ادعاهائی کرده که در روشنائی تفکر و عملکرد مسعود پدر و مسعودیان نسل اول، در تناقض با آن مکتب و مشرب فکری، سیاسی و اجتماعی قرار داشته و روی پیوند تاریخی میان استعمار و ارتجاع سایه انداخته است؛ بر آن شدم تا با تأمل در باب این ادعا ها و مقایسه آن با اندیشه و راه و روش پدر اخوانی و هم کیشان جمعیتی اش، این تناقض را آشکار ساخته، کذب این ادعا ها در باب "آزادی و عدالت اجتماعی" را در حین ادامه راه ارتجاعی و میهن فروشی پدرش (که غیر از کشتن عامدانه و سیستماتیک آزادی، دموکراسی و عدالت و ترقی اجتماعی و منادیان و پیامبران این ارزش های چهار گانه از موضع ارتجاعی – استکباری، بیش نبود)، نمایانده و از پیوند مواضع و منافع اجتماعی / طبقاتی گردانندگان این جبهه نام نهاد با منافع قدرت های استعماری – ارتجاعی و برنامه های دستگاه های استخباراتی دول بزرگ و کوچک بیرونی پرده بردارم.

در سرآغاز مصاحبه رهبر نوچه اخوانی با ریاکاری تمام در انتظار بینندگان ظاهر شد. این ابجد خوان "مکتب فکری مسعود" و آموزش دیده در دبستان اطلاعاتی – مغزشوئی امپریالیسم غدار و قاتل انگلیس فرا گرفته و پرانچه شده است (در مورد مکتب فکری مسعود اخوانی در ادامه خواهم نوشت)، با ریاکاری و گریز از تماس گیری روی جنایت امریکا و متحدان اشغالگری اش و اربابان و پدرخوانده های پدرش، همگنانش و خودش در حق مردم افغانستان و در سپردن مقدرات مردم به فاشیست های طالبانی، آغاز کرد. با چنین طفره روی، این پرانچه با سناریو و صحنه سازی مضحک و مصلحتی و برای به رخ کشیدن خوشه چینی اش از دبستان استعماری، به "کشور های منطقه و جهان هشدار داده است که اگر به وضعیت افغانستان توجه نشود، معضل این کشور دامنگیر آنها خواهد شد". از نظر مسعود این رهبر پوشالی مردم فریب، "توجه دول منطقه و جهان به وضعیت افغانستان" نه نیکی کردن در دجله انداختن، بلکه شریک ساختن "فتودال کمپرادور" های اخوانی – قومی بیرون مانده از "امارت اسلامی" طالبان در قدرت پوشالی و از سر گرفتن غارت ثروت ملی ما توسط آنان معنی می دهد که مثل پدران اخوانی شان در نقش دزدان درونی شریک غارتگری تاراجگران بیرونی، قرار گیرند. آری، این است هدف و تبیین ارتجاع جهادی، قومی و کمپرادوری بیرون مانده از دایره قدرت پوشالی طالبان، از "توجه به وضعیت افغانستان". با این گفتار، این نوچه اخوانی دست یافته به ثروت بادآورده پدر خاک فروش و عمو های سنگ فروشش و در حسرت از دست دادن بخش غیر منقول آن و در اشتیاق دست یافتن مجدد به آن، قدرت های خرد و بزرگ استعمارگر بیرونی چشم دوخته به گنج افغانستان را خائنانه برای مداخله، تجاوز، تاراج، سلطه و سرکوب استعماری فرامی خواند.

احمد مسعود ابجد خوان در "مکتب فکری مسعود" که مثل پدر کم سواد و کم دانشش حتی فهم لازم تعریف و تبیین "مکتب" را ندارد، بدون طی مراحل و مراتب رسیدن به مقام رهبری (ارتجاعی یا مترقی)، بر پایه نیاز عاجل استعماری - ارتجاعی به طور خلق الساعه تولد سیاسی یافته و توسط قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی جهانی و منطقه ئی دستور یافت تا "جبهه مقاومت ملی" را از مکان نامعلومی دور از مردم و مسائل و مصائب شان، اعلام بدارد. این مسأله به ذات خودش، از یک جانب پیوند نهاد های استخباراتی بیرونی با "جبهه" و رهبرش "احمد مسعود" کم سواد را می رساند و از جانب دیگر در صف ارتجاع بومی رانده شده از قدرت پوشالی در دولت مزدور و خیانت ملی ساقط شده غنی خائن، حالت قحط الرجالی، بدنامی مفرط اخوانی های جهادی و فرهنگ سیاسی فتودالی و سیاست عقب مانده "فرد یک چشم در شهر کوران" را بازگو می کند.

داستان رهبر "تراشیده شدن" "احمد مسعود"، با "ملقب به" "تیتوی افغانستان" شدن پدرش "احمد شاه مسعود" اخوانی توسط دستگاه از کاه کوه سازی دولت استعمارگر انگلستان (بی بی سی) در تفاهم و با تأیید تلویحی نهاد های نظامی - استخباراتی امریکائی، بی شباهت نیست. در آن زمان، در حالی که دست توطئه مسعود جلاد اخوانی این پسرخوانده مجاهد "برژینسکی" و فرزند خلف "آی اس آی" و ارتجاع اخوانی در پای زندان چاه آهو به خون تعداد ۱۲۰ تن از رزمندگان آزادیخواه و مترقی نبرد ضد تجاوز نظامی شوروی استعمارگر آلوده بود، امپریالیست های غربی متحد در پیمان جنایتکار ناتو با پول، سلاح، مشوره و پشت جبهه برای اخوانی های تیزاب پاش از نوع گلبدین و احمد شاه مسعود، در صدد موج سواری و تسجیل رهبری نیرو های اخوان جهادی بر مقاومت خودجوش ضد استعمار و تجاوز روسی و متحدانش، بودند و از فرد کم دانش و کم سواد که ویرانگری، توطئه و از پشت خنجر زدن را در مدارس "آس اس آی" آموخته بود، یعنی از مسعود جلاد به زعم خود و طبق منافع استعماری شان "تیتوی افغانستان" ساختند.

این بار نیز تعدادی از این دول و دم و دستگاه های امپریالیستی مثل دولت فرانسه در آستانه سقوط دولت مزدور غنی، برای مطرح ساختن "احمد مسعود" جوان و ابجد خوان، در حضور وی در پارکی از شهر پاریس برای پدر معدومش "احمد شاه مسعود" جلاد لوح یادگاری برافراشتند و مسعود جوان را رسانه ئی ساختند و شهرت کاذب برایش خریدند. متعاقب سقوط دولت پوشالی سلف "امارت اسلامی" طالبان، او را رهبر خوانده و در رأس "جبهه مقاومت ملی" خودخوانده نصب کرده، حمایتش کرده و با بزرگنمایی تبلیغاتی در حالی مسخره اش کردند که به غیر از توده های ناآگاه و فریفته و جوانان بی روزگار صفوفش، عناصر رده های بالا و رهبری و سخنگوی طوطی صفتش، در روشنائی عملکرد ضد ملی و ضد مردمی تا کنونی شان هیچ یکی نه صبغه ملی دارند و نه "مقاومت" شان برای دریافت سهم قدرت و دستیابی به ثروت از دست رفته و زیر رهبری بیگانگان مغرض و متجاوز، "مقاومت ملی" است و نه مصائب و آمال مردم افغانستان را برای پایان دادن به فاشیسم، ستم، جنایت و تبعیض طالبان و رسیدن به آزادی، دموکراسی و رفاه پایانی است.

فراموش نکنیم که سیاست دولت امپریالیستی امریکا و متحدان ناتوئی اش، به ویژه دولت امپریالیستی انگلستان در حالی که قمار را به طالبان تمامیتخواه و یک دنده باخته اند، به زانو درآوردن، تمکین و خشوع آن گروه در برابر خداوندگاران غربی اش از طریق کاربرد ابزار فشار است. پس از سقوط دولت غنی، بدیل امریکائی - اروپائی در

دولت فراگیر در وجود "تکنوکرات ها زیر رهبری طالبان" سوای جهادی ها تعریف می شد. اما امپریالیسم امریکا و شرکاء که تازگی از قرار معلوم مذاکرات شان و همتا های المانی - انگلیس شان با نمایندگان طالبان در قطر به بن بست رسیده است، برای به حداکثر رسانیدن فشار بر طالبان، ضمن استفاده از ابزار دیپلماتیک و حقوقی از کانال وزارت خارجه و کنگره امریکا، تا حدودی به تعدیل و نرمش سیاست و مواضع شان در برابر "جهادی ها" پرداخته اند و شاید برای سنگین شدن پله ترازوی ضد طالبان، سران ملیشایی مشهور به "گلیم جمع" را در کنار "داعش خراسان" و "جبهه آزادگان" که متشکل از بقایای "امنیت ملی" و نظامیان دولت قبلی است، راهی این کاروان ارتجاعی و دمساز با منافع و برنامه های استعماری دول امپریالیستی غربی کنند.

آن گونه که "احمد مسعود" خود و ثناگویانش مدعی اند، در "مکتب فکری مسعود" درس خوانده و راه پدرش، "احمد شاه مسعود" را دنبال می کند.

در ادامه این نگارش با یادآوری از موارد و مصادیق اندیشه اخوانی ویرانگر، دانش و فرهنگ ستیز، زن ستیز، هول انگیز، بی وطن، بیگانه با منافع ملی، مدافع مالکیت خصوصی و استثمار زحمتکشان، ضد ارزش ها و مفاهیم ملی و خودفروشانه مسعود و همکیشان اخوانی اش؛ از معامله گری؛ از کشتار سیستماتیک روشنفکران و بینوایان روستا ها و شهر ها؛ از ویرانی پایتخت، از بی ناموسی و... توسط مسعود و همکارانش؛ ببینیم که مسعود جوان در نقش ادامه دهنده راهی که در وجود پدرش و ادامه دهندگان راهش به ویرانی، کشتار، تباهی، فروش وطن و اشغال افغانستان منتهی شد، از کدامش به دفاع برمی خیزد؟

۱- ایدئولوژی هول انگیز و بربادگر اسلام سیاسی و فراگرفته شده توسط اخوانی های جهادی وطنی به شمول دو فرد تیزاب پاش به صورت دختران مکتب یعنی "احمد شاه مسعود" و "گلبدین" در "مکتب فکری سید قطب" فرا گرفته شده است. این ایدئولوژی ضمن برخورداری از وجوه متعدد، با دو ویژگی برجسته یکی تمامیتخواهی و دیگری سیاسی، متمایز می شود. بر طبق این ایدئولوژی تبعیض پسند و شوونیست جنسیتی در قبال زنان؛ دموکراسی، داعیه روشنفکری، حقوق کامل زنان سوای تبیین اسلامی نیم حقوق مردان در کلیه زمینه های اجتماعی، ملی گرائی و ناسیونالیسم، لیبرالیسم، مارکسیسم، عدالت اجتماعی، برابری، فردگرائی و سائر ارزش های متعارض با این ایدئولوژی هول انگیز اسلامیستی، در حکم کفر، ارتداد از راه اسلام و کمونیسم است. این همان ایدئولوژی است که هم اکنون از دست جهادی ها به دست طالبان افتاده و طالبان تمامیتخواه و فاشیست بیرق مندرس آن را به دوش خود حمل می کنند. این همان ایدئولوژی فرتوت و انسان دشمن مشترکی است که بنا به اعتراف مسعود پدر و گرایش به همگرایی مسعود پسر با طالبان فاشیست، بر زمینه های مشترک طبقاتی، پایه های تجانس و همسوئی فکری اخوانی های جهادی من جمله مسعودیان دیروزی و امروزی با طالبان را می سازد. این همان ایدئولوژی ویرانگری است که مسعود پدر و جمله مسعودیان و گلبدین و گلبدینی ها از موضع آن در همسوئی کامل با امپریالیست های غربی و دول و محافل مرتجع اسلامی طی سالیانی به جنگ و تصفیۀ خونین روشنفکران مترقی، دموکرات ها، زنان، فرهنگیان و مدافعان ارزش های لیبرالی رفته و با پیشگام شدن در سوختن مکاتب و کشتن چراغ علم و فرهنگ در ساحت افغانستان، برای سال ها در ظلمت استعماری - ارتجاعی به قلع و قمع خونین نیرو های انقلابی و آزادیخواه کشور

پرداخته و حتی مجال و حق زیستن بدون مانع و خطر را در افغانستان اخوان زده از مدعیان این ارزش ها سلب کردند.

در دو دهه اشغال افغانستان توسط امپریالیست های اشغالگر امریکا - ناتو (از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱م) و تعدیل و دمسازی راهیان راه مسعود با نیاز ها و منافع استعماری توسط امپریالیست های اشغالگر برای قبول دموکراسی امریکائی و حضور زنان در جامعه و دولت در کنار اخوانی ها، پس از معدوم شدن مسعود و ارتکاب خیانت ملی همزمان اخوانی مسعود بابت همراهی با اشغالگران و رهنمائی آن قاتلان به درون کشور؛ ناشی از شکست اسلام سیاسی و نیاز های امپریالیسم اشغالگر بوده است که همگنان اخوانی مسعود تیزاب پاش به صورت دختران از سر ناچاری همراه با تعدادی از زنان آراسته صف مزدوران معاش خوار "جامعه مدنی" به دستور امریکا برای دو دهه زیر دهل آن رقصیدند. این استحاله قسمی ایدئولوژیک و بوقلمون صفتی اخوانی ها، علاوه از ضرورت های آن روز استعمارگران اشغالگر، بر زمینه های نیاز طبقاتی این فئودال - کمپرادور ها و همسرشی تاریخی استعمار و ارتجاع، صورت گرفت. از دیروز تا امروز و به یقین تا فردا ها، این استحاله فکری و بوقلمون صفتی نوبتی اخوانی های مسعودی و غیر مسعودی کشور، نه بر زمینه تحول جوهری اخوانی های جهادی و غیر جهادی در همسوئی با این ارزش ها و نیاز های تاریخی نیرو های بالنده و پیشرو، بلکه بر زمینه اقتضای منافع ارتجاعی و استعماری مقطعی این گروه ها و امپریالیسم بیرونی، صورت پذیرفته و خود اخوانی ها نیز دچار تلون و تحول قسمی شده و امروز و فردا نیز چنین خواهند شد.

۲- مسعود همراه با گلبدین و سائر اخوانی ها در زمان جمهوری سرداری داوودی برای تدارک کودتا به دستور "آی اس آی"، درس ویرانگری، شرارت، تروریسم، توطئه، از پشت خنجر زدن، جفا به مردم، زورگوئی، تصفیه های خونین و خیانت به مادر میهن را در پاکستان آموخته و دست به قیام ماجراجویانه زدند که ناکام ماند و در اوج رسوائی و تجرید کامل، از سر ناگزیری به آغوش "آی اس آی" برگشته و برای روز مبادا در آستین توطئه آن دستگاه توطئه و شرارت، نگهداری شدند.

۳- همین "مسعود" اخوانی پس از کودتای ۷ ثور مزدوران "خلق" - پرچمی "تزاران نوین روسی، طبق برنامه سازمان "سیا" در نقش فرزندان مجاهد "برژینسکی" امریکائی و در عین زمان و هماهنگ با آن، به دستور و تحت حمایت سازمان های اطلاعاتی فرانسه و پاکستان با پول و اکمالات نظامی و لجیستیک به پنجشیر وارد شده و برای قلع و قمع رزمندگان آزادیخواه مستقل و آغازگران مقاومت ملی برای عملی کردن آنچه در دبستان "آی اس آی" آموخته بود، منتظر مانده و در موقع مناسب به آنان از پشت خنجر زد. در آن جنایت هولناک "مسعود" جلاد به تعداد حدود ۱۲۰ تن از رزمندگان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و "جبهه متحد ملی" به رهبری زنده یاد "مجید" را در دره پنجشیر در پای زندان چاه آهو به شمول پهلوان "احمد جان" رهبر آن جبهه مستقل ملی - مردمی و "معلم کرام" سامائی کادر آن جبهه، از کمر کوه پائین انداخت. همین اکنون مزار "جاودانگان گمنام" قربانیان جنایت مسعود جلاد در محل دفن استخوان های شکسته مشترک شان در پای آن کوه قرار دارد که مردم محل در آن مکان طبق سنن و باور های مذهبی شان بیرق های سبز برافراشته اند.



مزار جاودانگان گمنام کشته دست مسعود جلاد و سائر جلادان مسعودی در پنجشیر

۴- همین طور کشتار روشنفکران آزادیخواه و مترقی سامانی و غیر سامانی و توده های خلق در شولگره ولایت بلخ، نهرین و اندراب ولایت بغلان، گلبهار، کوه صافی، قندوز، تخار، بدخشان، کاپیسا، پروان، هرات و سائر ولایت های کشور در همسوئی با و به دستور استخبارات فرانسه، شوروی، سیای امریکا، پاکستان و غیره توسط اخوانی های جمعیتی به دستور صریح و مستقیم مسعود، قصاب روشنفکران. مضاف بر آن، کشتار افراد زیاد گروه مشهور به "ستمی" در ولایت های شمال شرق کشور و به دامن شوروی اشغالگر انداختن بقیه افراد و کادر های آن برای تصفیه آن مناطق از وجود روشنفکرانی که در صورت رشد مستقلانه جنبش مقاومت، احتمال گرویدن بخش های نسبتاً نیالوده آن به مقاومت فعال ملی متصور بود. بالاثر چنین گرایشی احتمالی، زدودن و سوخته شدن زنگار فکری، سیاسی و اجتماعی از شخصیت آنان در بوته سوزان و فروزان جنگ مقاومت ملی مترقی ضد سوسیال امپریالیسم اشغالگر شوروی، ممکن می شد. در این به دام انداختن "ستمی" ها که تا سرحد خیانت ملی رهبران و کادر های آن پیش رفت، علاوه از دام گستری تزاران نوین، سنتریسم و عدم موضع نداشتن رهبری و صفوف آن گروه در قبال رویزیونیسم خروشچفی، سوسیال امپریالیسم شوروی و وصل بودن بند ناف آن گروه با بند ناف حزب مادر (حزب دموکراتیک خلق افغانستان)؛ جنایت خونین و هولناک "احمد شاه مسعود" و مسعودی های خون آشام در حق افراد "ستمی" نیز نقش بارزی داشت.

- ۵- به همین سیاق، تسلیم شدن "احمد شاه مسعود" به اشغالگران شوروی، امضای آتش بس و پروتوکول همکاری با با جنرالان نیروهای اشغالگر روسی، حذف مخالفان در همسوئی با خاد و کی جی بی و ارتکاب خیانت ملی.
- ۶- دست داشتن مستقیم مسعود و "شورای نظار" اخوانی به عنوان یک رخ مدعیان قدرت در ویرانی کابل در جنگ های قدرت دهه نود میلادی/ دهه هفتاد شمسی و کشتار حدود ۷۵۰۰۰ کابلی و هتک حرمت و تاختن به نوامیس مردم به جرم هزاره و پشتون بودن و تاراج هستی آنان در مسابقه با جلادان دیگر مثل گلبدین، دوستم، سیاف، مزاری، محقق و غیره.
- ۷- نابودی اردوی مجهز به جا مانده از رژیم مزدور روس طبق برنامه دولت و نظامیان پاکستانی که نواز شریف در ضم کارنامه های خود، آن مورد را بار بار به مثابه یکی از افتخاراتش به حساب آورده و به رخ رقبای پاکستانی اش می کشید.
- ۸- احمد شاه مسعود اخوانی که خودش نیز باری پس از روی کار آمدن طالبان بر همسوئی و سنخیت فکری با طالبان صحنه گذاشته بود، در مکتب "جهان وطنی" اخوانی سید قطبی تهی از هویت و احساس ملی شده و متأثر از آن ایدئولوژی هول انگیز اسلام سیاسی مرد سالار ضد حقوق انسانی زن، ضد روشنفکر، ضد دانش و مکتب و کار و کارگر، بار آمده بود. همین تفکر هول انگیز بود که به مسعود و گلبدین اخوانی اذن و رخصت می داد تا به رخ دختران مکاتب تیزاب بپاشند، در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ شمسی در پنجشیر، کاپیسا، گلبهار ولایت پروان، بغلان، قندوز، تخار و بدخشان و ولایت های دیگر کشور ساختمان های مکاتب را به آتش بکشند و بی شرمانه مدعی شوند که وقتی ما قدرت را گرفتیم، امریکا به جایش تعمیر پنج منزله آباد می کند.
- ۹- بریدن گوش کارگران فابریکه نساجی گلبهار توسط اخوانی های ضد کارگر جمعیتی به جرم رفتن سر کار تولیدی در سال ۱۳۵۸ شمسی در نواحی نزدیک به فابریکه و به رگبار بستن کارگران در ولایت پروان به جرم داشتن علایق با ساما در روز روشن.
- ۱۰- وقتی مسعودی ها با کشتار افراد جبهه پنجشیر که در فوق شرحش رفت، به ساحات آن ولسوالی (فعلاً ولایت) مسلط شدند، تاراجگران فرانسه ئی از اوائل سال ۱۳۵۹ شمسی با ماشین های برقی برمه به دوش شان برای استخراج زمرد وارد پنجشیر شده و به غارت پرداختند و سنگ های قیمتی زمرد را با دزدان مسعودی برای سالیان طولانی قسمت می کردند.
- ۱۱- داستان استخراج و قاچاق سنگ لاجورد از کوه های واقع در ولایت بدخشان، سنگ فروشی باند مسعود - ربانی و نماینده اش در "مالگه مندوی" شهر پیشاور پاکستان و داستان دادن اجازه کتبی یک بار سرنگ پراندن به یک قوماندان جمعیتی از جانب ربانی معدوم، زبانزد خاص و عام است.
- ۱۲- همین گونه غصب ملکیت های دولتی در کابل و ولایات (پنجشیر، بدخشان، تخار، بلخ، هرات و...)، تاراج موزیم ملی مثل اموال شخصی منازل مردم و چپاول مرکز تبادله اسعار در شهر کابل از جمله اهم کارکرد های دزدان مسعودی شورای نظاری است.

۱۳- وابستگی مضاعف و سر سائیدن به درگاه چندین دستگاه استخباراتی دول امپریالیستی و ارتجاعی منطقه و جهان توسط مسعودیان نسل اول پس از تصرف قدرت و حین "مقاومت اول" که اینک آن وابستگی مضاعف پدر توسط مسعود جوان از سر گرفته شده است.

۱۴- همراهی مسعودیان اخوانی با اشغالگران کشور و رهنمائی آن قاتلان خلق، سلب کنندگان استقلال ملی و حقوق انسانی مردم افغانستان به درون کشور در نقش پیاده نظام نیروهای نظامی اشغالگر در سایهٔ طیارات "ب-۵۲" امریکائی؛ تشکیل پایه‌های اساسی دولت پوشالی و مزدور خیانت ملی کرسی و غنی - عبدالله از روز اول تا آخر در جریان دو دههٔ اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های اشغالگر امریکا - ناتو (از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ م)؛ ستم بر مردم و تاراج دارائی‌های مردم و داشته‌های دولتی و ادامهٔ غارت سنگ‌های قیمتی در بدخشان و پنجشیر؛ ترویج و تجارت مواد مخدر در نقش سلاطین بومی مواد مخدر و فراجنگ آوردن ثروت‌های نجومی در همکاری، شراکت و در سایهٔ حمایت مستقیم اشغالگران امریکائی - ناتویی و در مصئونیت کامل و برپا داشتن قصرها و آرگاه و بارگاه‌های فرعون‌ی در کشور گرسنگان و بینوایان افغانستان و بسا از موارد دیگر...

این موارد چهارده گانهٔ فوق از مصادیق بارز اندیشهٔ اخوانی، موضع ستمگرانه و ارتجاعی و عملکرد جنایتکارانهٔ "مکتب فکری" و کارنامه‌های ننگین خائنهٔ "احمد شاه مسعود" و مسعودیان است. با این توصیف واقعی و تصویرگری از سیمای ارتجاعی، توطئه‌گر، غارتگر، جلاد خون آشام، ضد زن، ضد روشنفکر، ضد ترقی، ضد مکتب، ضد کارگر، ضد مردمی و ضد منافع ملی و غیره؛ کدام یکی از این موارد فوق مورد دفاع "احمد مسعود" جوان است؟ کدام یکی را تقدیس کرده و ادامه می‌دهد؟ وجه تمایز مسعودیان امروزی به رهبری "احمد مسعود" در خط استعماری - ارتجاعی با گذشتهٔ ننگین و پر از جنایت و خیانت نسل اول اخوانی‌های جمعیتی و با توجه به همسوئی فکری - عقیدتی آنان با طالبان دیروزی و حلف وفاداری مسعود جوان امروزی با آن راه و مکتب غدر و خیانت پدر، تفاوت حلقهٔ سکتاریستی مسعود جوان با طالبان امروزی در چیست؟ کنون که احمد مسعود در برابر طالبان به زور بیگانگان قد افزای می‌کند و مدعی احراز قدرت است، با کدام برنامهٔ متفاوت از خط و برنامهٔ پدرش و همچنان طالبان، به میدان می‌آید و حامل چه پیامی به قربانیان جنایات پدر و مردم دردمند افغانستان شامل همین جوانان و زنانی است که به حمایت آنان چشم دوخته است؟

پس اگر همین موارد چهارده گانه از اهم و از مصادیق بارز تفکر و عملکرد نسل اول مسعود و مسعودیان است، همین نفس تقدیس گذشته و ادامهٔ راه و اندیشهٔ اخوانی و فزونخواهانهٔ مسعود جلاد به قیمت نفی و انکار دگراندیشان است که برای "احمد مسعود" در نقش ادامه دهندهٔ راه مسعود جلاد روشنفکران آزادیخواه و مترقی و خلق افغانستان، مشکل آفرین می‌شود.

ببینیم چه گونه؟

احمد مسعود در مصاحبهٔ اش گفت که راه پدرش، "احمد شاه مسعود" را دنبال می‌کند. مسعود جوان به ادامهٔ "راه پدرش" که ایدئولوژی هول انگیز اسلام سیاسی شالودهٔ فکری - فلسفی آن را می‌سازد، شامل تمسک فکری،

موضع طبقاتی ارتجاعی، زن ستیزی مردسالارانه و اذعان رسمی به فرودستی مقام اجتماعی زن در جامعه، پذیرش مالکیت خصوصی و استثمار نیروی کار، ستیز با مظاهر ترقی اجتماعی - فرهنگی، خط سیاسی هراس افکن، عملکرد چهارده گانه فوق، سرشت مشترک و علایق و روابط تاریخی آن به عنوان یک نیروی ارتجاعی با امپریالیسم و استعمار بوده است، تأکید ورزید.

احمد مسعود در عین پایبندی به راه و روش فوق الذکر فکری - سیاسی اخوانی پدرش، همزمان به گونه تبلیغاتی باور معرفی خویش را در مورد آزادی و عدالت اجتماعی و ارزش های مردم افغانستان شامل زنان و مردان تحت ستم چنین بیان داشت: "از هر حرکتی که با احترام به آرمان ها و ارزش های مردم افغانستان و به خاطر آزادی و عدالت صورت بگیرد، حمایت می کند".

تمسک احمد مسعود به خط ایدئولوژیک - سیاسی اخوانی پدر و تعهد به راه او در عین "احترام به آرمان ها و ارزش های مردم افغانستان" و "آزادی و عدالت"، پارادوکسی را در خود حمل می کند. این بیانیه حاوی پارادوکس احمد مسعود دو احتمال را مطرح می کند: نخست به احتمال قوی، یا از روی نفهمی و عدم درک و هضم مفاهیم مرکب "راه" و "مکتب فکری" مسعود و اجزای مرکبه آن است و دید و تبیین درست از مفاهیم "آزادی"، "عدالت اجتماعی" و "آرمان ها و ارزش های مردم افغانستان" ندارد. احتمال دوم اینست که احمد مسعود در نقش یک فرد لفاظ و مردم فریب مثل پدرش با این مفاهیم ارزشمند آزادی، عدالت اجتماعی و آرمان و ارزش های اجتماعی مردم، بابت فریب ناآگاهان و بسیج آنان در پایگاه ارتجاعی مدعی میراث داری قدرت پوشالی، برخورد ابزاری کرده است.

راهی که در آن ایدئولوژی تمامیتخواه اسلامی نوع اخوان المسلمین تنوع فکری و دگراندیشی را مجازات کرده و دموکراسی را سال ها مترادف با کفر و الحاد دانسته و شالوده فکری - فلسفی آن راه را می سازد، چگونه می تواند با آزادی در مفهوم وسیع کلمه کنار می آید و دگراندیشان و پیامبران و منادیان آزادی را برتابد؟ نه، این ممکن نیست! واژه زیبای آزادی که کاربرد وسیعی دارد و ابعاد و مفاهیم فلسفی، اجتماعی و ملی را شامل می شود، از بنیاد با تمامیت خواهی و مطلق گرایی یک چنین ایدئولوژی هراس افکن در تضاد قرار دارد. آزادی در مفهوم فلسفی آن، رسیدن به آن چنان شرایط و امکاناتی بر پایه آگاهی و درک قانونمندی پروسه ها توسط افراد جامعه است که تحت آن نیاز های مادی و معنوی آزاد زیستن فرد در رابطه دیالکتیکی متقابل با جمع، میسر شود. در این مفهوم، آزادی در جنب ارتقای درجه آگاهی فرد و جامعه در کل و ایجاد انسان مجهز با فرهنگ و اخلاقیات نوین، نیازمند ارتقای کمی و کیفی پایه مادی - اقتصادی و دگرگونی مناسبات تولیدی در هماهنگی با آن است.

آزادی در بعد اجتماعی به یک سری از آزادی های بنیادین مدنی و اجتماعی به شمول آزادی عقیده و بیان گفته می شود که از نیاز های زیستن در یک جامعه دموکراتیک به شیوه مدنی، شمرده می شود. از این بُعد، آزادی با ایدئولوژی تمامیتخواه و مطلق اندیش اسلامیستی از نوع مسعودی و گلبدینی که قادر و متمایل به مشاهده رنگ های پدیده ها میان رنگ های سیاه و سفید نیست و اصل اساسی آزادی عقیده و بیان را که حتی جزء منشور سازمان ملل است، بر نمی تابد، در تناقض قرار دارد.

در عصری که امپریالیسم حاکم جهان است، بر زندگی خلق ها و ملل تحت ستم گیتی می تازد و مقدرات خلق ها و ملل تحت ستم را طبق دلخواه خود رقم می زند، آزادی از بعد ملی یا آزادی ملی عبارت است و ارستگی یک ملت، یک خلق و یک کشور از زیر یوغ سنگین امپریالیسم و سلطه بلاواسطه و یا با واسطه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و دیپلماتیک آن، و برخوردار بودن از حق تعیین سرنوشت و نظام سیاسی (اجتماعی - اقتصادی)، معنی می دهد. یک چنین تبیینی از آزادی در بعد ملی، از نگاه جوهری در تضاد با اندیشه و راه و رسم و فلسفه "جهان وطنی" اسلامیستی، و همسرشتی ارتجاع و استعمار، قرار دارد. عاملان و حاملان چنین اندیشه و راه و رسم ارتجاعی و تسلیم طلبانه در برابر استعمار، در عین اعمال ستم و زورگوئی بر توده های خلق تحت ستم در کشور خودی، فلسفه وجودی و اعتبار خود را از همین امپریالیسم بیرونی می گیرند و بر پایه سرشت مشترک، در حالت همسرنوشتی با امپریالیسم متجاوز سلب کننده استقلال، حاکمیت و آزادی ملی خلق ها، به سربرده و ارتجاع ستمگر بومی از جنس همین جهادی ها و طالبان در همدستی با امپریالیسم به سلب آزادی اجتماعی زحمتکشان تحت ستم و استثمار می پردازند. نمونه این تداخل منافع استعماری با منافع ارتجاعی طبقات و نیرو های شریر سیاسی - مذهبی، از جنس جهادی ها، طالبان، القاعده، داعش و سائر نحله های بنیادگرا و افراطی اسلامی در تحت سیطره ارتجاع حاکم اسلامی از عربستان تا ایران، افغانستان، پاکستان و اندونیزیا تا شمال آفریقا فراوان یافت می شود. استفاده ابزاری امپریالیسم امریکا و شرکایش از این حرکت های ارتجاعی در راستای سرکوب نیرو های مرفقی این جوامع و حصول به اهداف اقتصادی، سیاسی و نظامی در منطقه، مبرهن است. در این میان، احمد مسعود و "جبهه" و "مقاومت" اش با آن پیشینه، ایدئولوژی، سیاست و درهم تنیدگی اش با استعمارگران متجاوز و طماع بیرونی، تافته جدا بافته ای نیستند که به دور از دائرة نفوذ امپریالیستی - ارتجاعی به حیات شان ادامه دهند.

تمام نحله های اسلام سیاسی به شمول نسخه سیدقطبی - مسعودی آن از لحاظ موضع طبقاتی نیرو های ارتجاعی ای بوده اند که در "مکتب فکری" شان به شمول اخوانی های وطنی ما نابرابری اجتماعی و مالکیت خصوصی طبقاتی بر وسائل تولید که منشاء این نابرابری و ستم و استثمار طبقاتی است، مجاز است. لذا بی درنگ باید افزود که با چنین مکتب و موضعی اجتماعی، مطرح ساختن اصل "عدالت اجتماعی" در مفهوم برابری نسبی در همه عرصه های حیات اجتماعی، سوای قرائت اسلامی آن که نابرابری شهروندان جوامع اسلام زده را بر پایه جنسیت و در نتیجه تقسیم کار اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، نورم می داند، منتفی می گردد. زیرا در جامعه تقسیم شده به فقراء و اغنیاء، به حاکم و محکوم و به فرادست و فرودست، دم زدن از عدالت اجتماعی، هم در بافت اجتماعی و هم در گستره ملی حرف مهملی بیش نخواهد بود.

اما آرمان ها، ارزش ها و اراده مردم: در متن یک چنین نابرابری اجتماعی مردم در تحت رنج و حرمان ستم می کشند و آرمان رفع ستم و زیستن در یک جامعه دارای سطح فرهنگی، سیاسی و اقتصادی عالی به دور از ستم و استثمار و تعقیدات امپریالیستی و "تفتیش عقاید" نوع طالبانی - مسعودی* ضمن برخورداری از مزایا و حقوق اجتماعی انسانی یک جامعه دموکراتیک و پیشرو که در آن حرف اول و آخر را اراده جمعی مردم بزند، را در سر می پرورند و در طول تاریخ بهای گزاف آن را با نثار خون شان پرداخته اند. ارزش های مردم هم می تواند در آزادی ملی و آزادی متنوع و گستره اجتماعی در کلیه ابعاد زندگی خلاصه شود که. منسوبان این ایدئولوژی هول انگیز

اخوانی از نوع مسعود جوان، با چنان موضع ستمگر ارتجاعی و راه و روش فوق، که از بنیاد با این ارزش ها بیگانه اند، چگونه به آرمان ها و ارزش های مردم و به خود مردم که از منظر سیاست و تفکر مسعودی، گله ای بیش نیستند که باید چوپانی بر آنان گماشت، و بر اراده مردم، احترام می گذارند؟ یک چنین ادعائی با چنان دیدگاهی ستمگرانه و ارتجاعی، نه ممکن است و نه منطقی! چنین انتظاری از دار و دسته های ارتجاع خون آشام اخوانی و فرزندان جلادان اخوانی خلق افغانستان بیهوده است. این سوگند خوردن ریاکارانه و اضطرابی مسعود جوان اخوان زاده و دارای تفکر متحجر به نام "مردم" و "آرمان ها، ارزش ها و اراده" آنان، بیشتر به وعده سرخرمن و وعده های قبل از انتخابات کاندیدا ها به مردم رأی دهنده می ماند و عوام فریبی ای بیش نیست و جنبه بسیجگر تاکتیکی دارد.

اخوانی های مستبد، ستمگر، مرتجع، خونریز و هراس افکن در گذشته از زمان تشکل شان تا زمان تجاوز امپریالیست های امریکا - ناتو بر افغانستان در سال ۲۰۰۱ م، "دموکراسی" را که "انتخابات" و تمثیل اراده آزاد و جمعی مردم، رکن اساسی آن است، مظهري از جاهلیت و مترادف با ارتداد و مایه شرمساری فرد مسلمان می دانستند و مورد مجازات و مواخذه. اما پس از همراهی خائنانه اشغالگران غربی به درون کشور ما در همان سال و شریک شدن جهادی ها به ویژه مسعودیان به گونه اساسی در ساختار دولت پوشالی و مزدور کرزی و در دزدی، غارت، کشتار و ستم و جنایت اشغالگران؛ بر پایه الزامات دموکراسی امریکائی در ظاهر سر و وضع شان شبیه آدمیزاد شده و این زن ستیزان تیزاب پاش در کنار زنان و مردان شیک مربوط به طبقات حاکمه و مزدوران "جامعه مدنی" ساخت امریکا، یکجا زیر دهل آن برای دو دهه به رقص و پایکوبی "مدنی" پرداختند و همزمان بر مردم ستمرانی کردند و ثروت اندوختند. لذا برگشت نیرو های تاریخزده از نوع اخوانی های وطنی ما به اصل شان، پس از فراز آن اشغالگران و فرو ریختن نظام مزدور ساخته و پرداخته آن قاتلان در تابستان سال پار، این خیلی طبیعی بود که در فقدان چنین الزامات دموکراسی شکست خورده امریکائی، کلیه دار و دسته مزدوران مرتجع اسلامیست به اصل شان برگشته و قسماً به دلیل ورشکستگی کامل ایدئولوژی سیاسی اسلامیستی، به پایگاه های ارتجاعی و وحدت شکنانه قومی برگردند، که چنین شد.

لذا باور مسعود جوان به رای و اراده مردم که در یک جامعه و پروسه دموکراتیک در دموکراسی و انتخابات تجلی آن را می تواند دید،، مثل باور ریائی و مصرفی به آزادی و عدالت، خاک زدن محض به چشم پردرد و منتظر مردم کشور است.

"احمد مسعود" در ادامه آن مصاحبه مثل اظهارات گذشته اش، ضمن همگرانی با طالبان فاشیست و اعلام آمادگی مسعودیان "مقاومت ملی کاذب" برای همکاری با این گروه در نقش پروژه نواستعماری چنین ترهاتی را بیرون داد: "بیایید همه طرف ها با هم بنشینیم و در باره سرنوشت افغانستان و یک روند، مشترکاً تصمیم بگیریم. تا به این ترتیب بتوانیم یک دولت مؤقت ایجاد کنیم و بعد برویم به طرف یک حکومت واقعی برآمده از اراده مردم." (این نقل نوشتار ویراستاری شده است) چه مردم فریبی عامدانه ای! چه انتظار باطلی از فاشیست های طالبانی!

باید افزود که مبارزه حق هر فردی است. مسعود جوان هم به مثابه یکی از افراد این کشور از چنین حقی بهره مند است و می تواند هر گونه که می خواهد مبارزه کند و برای آغاز مبارزه اخذ جواز هم از کدام مرجعی نیاز نیست. اما او مثل سائر افراد در وضعیت مشابه قبل از پرداختن به مبارزه باید تضاد لاینحل میان حلف وفاداری به "راه" پدرش

را که به جهنم منتهی می شود با ادعا های امروزش پیرامون آزادی، عدالت اجتماعی، آرمان و ارزش مردم و رأی و اراده مردم منور و شجاع افغانستان (که تحقق نسبی این آرمان ها و ارزش ها برای دوزخیان جهنم افغانستان، به طور نسبی در حکم بهشت روی زمین خواهد بود)، حل کند. احمد مسعود از خانواده های قربانیان جنایت طالبان در پنجشیر و اندراب معذرت خواست. لازم بود که قبل از آن ضمن فاصله گرفتن با اندیشه هول انگیز و عملکرد ویرانگر و جنایتبار پدرش و ترک راه و رسمش، از قربانیان بی شمار ستم و جنایات و کشتار سردهسته جلادان و همکاران قصابش، از شرارت و ویرانگری و بی ناموسی اش، از مردم افغانستان به ویژه از مردم ولایت هائی که آماج حملات کینتوزانه هیتلری و تصفیه های خونین جلادان مسعودی واقع شده اند، به گونه جدی و صادقانه پوزش خواسته و آن را به طور رسمی و علنی محکوم می کرد. احمد مسعود از این بابت یک معذرت به مردم افغانستان بدهکار است. فقط در این صورت بود که پس از وارد شدن او به صحنه سیاست با برنامه و شعار های متضمن منافع ملی و تاریخی خلق کشور، مردم افغانستان خود او و برنامه شفافش را جدی گرفته و از آن استقبال می کردند. بدون این پیش شرط، فراخوان احمد مسعود با نماد خشونت و درفش مندرس اخوانی طالبی و حلقه زدن به دور جبهه ای که نه عناصر ساختاری آن "ملی" اند و نه سیاست آن، جز دعوت از چاه ذلت طالبی به چاه خفت جهادی بیش نیست.

احمد مسعود از جایگاه رهبر ساختگی جبهه ارتجاعی و دمساز "مقاومت ملی" در حالی ضمن اعلام وفاداری به بیراهه پر از چاه و چاله پدری اش، در مصاحبه اخیرش با بلندگوی استعمارگر انگلیس، برنامه مشروحاتی که به گونه مفصل ابعاد مختلف زندگی اجتماعی - اقتصادی و راه و روش حکومتداری را در فردای رسیدن به قدرت پوشالی یا شریک شدن در آن زیر رهبری طالب، بازتاب دهد، ارائه نکرده است. بر فرض محال اگر فردا بازیگران بیرونی او را در رأس قدرت پوشالی نصب کنند، چه چیزی برای ارائه کردن در چنته دارد؟ این فقدان و ابهام برنامه ثی، در عین ناتوانی، ناشی از عدم جدیت و شفافیت این رهبر جوان ارتجاع جهادی - قومی رقیب طالبان است.

از دیرباز بدین سو، در کشور چند قومی افغانستان دو گرایش وحدت شکنانه یکی شوونیسم قومی جناح ارتجاعی حاکم غالب و تمامیتخواه مرکزگرا (فعلاً طالبان، بقایای افغان ملت، حزب اسلامی و ذوات همخون این دسته ها) و دیگری ارتجاع قومی سکتاریست و تجزیه طلب فدرالیست (به شمول اخوانی های استحاله شده حول بقایای جمعیت اسلامی - شورای نظار، بقایای تجزیه طلبان و سکتاریست های ستمی و اسلامیت های تشیع همراه با رهبران ملیشیا) مرتبط با سیاست های تفرقه افکنانه استعماری و ارتجاعی بیرونی، وجود داشته است.

احمد مسعود و جبهه اش مدعی حمایت از "شورای مقاومت ملی" است. شورای مقاومت ملی باشگاه به غایت ارتجاعی خودفروختگان، تیکه داران، خائنان و جنایتکارانی از جنس دوستم، محقق، عطاء نور، سیاف و غیره است که در ترکیه به امید دسترسی به گنج های از دست رفته هر از گاهی گرد هم جمع می شوند. هر چند مسعود جوان و مشاورانش شاید می دانند که قرار گرفتن در کنار و ردیف آن جنایتکاران فوق الذکر باری او اعتباری در پی ندارد، ولی اصل سرشت و سرنوشت از "پرواز زاغ با زاغ" به گونه حتمی حکایت دارد.

احمد مسعود در مورد افزایش "نیرو های جنگی جبهه به عنوان دستاوردی مهم می گوید که شمار نیرو هایش از چند نفر به بیش از سه هزار نفر افزایش یافته است".

تا توده ها ناآگاه و محکوم شرایط بمانند هر فکر، ایدئولوژی، سیاست و شعار ارتجاعی و یا استعماری به سهولت می تواند آنان را سمت و سو داده، رهبری کرده و از خون و ایثار شان فرصت طلبانه بهره برد. چنین می نماید که در مورد مقاومت دوم مسعودی، تاریخ در یک دور باطل تکرار می شود. در دهه هشتاد میلادی نیز نبرد عادلانه مقاومت ملی مردم افغانستان در بدو امر به گونه خودجوش توسط توده ها آغاز شده و همین توده ها با خون و ایثار، نیروی محرکه ای بودند که دشمن غدار روسی و شرکاء را همراه با مزدوران و جلادان بومی "خلق و پرچم" به زباله دان تاریخ سپردند، ولی این نیروهای ارتجاعی بومی بودند که به کمک همه جانبه استخبارات دول امپریالیستی زیر رهبری امریکا با موج سواری، ثمره آن را چیدند و مقاومت ملی مردم ما را با اهداف یک جانب جنگ سرد کانالیزه کردند که در تکاملش به جنگ قدرت ارتجاع خونریز جهادی - ملیشائی، بروز طلبان، اشغالگری و شکست امپریالیسم یانکی و شرکاء و برگشت مجدد مصلحتی و دستوری طالبان وطن فروش و فاشیست، منجر شد.

احمد مسعود شیدانه می خواهد که با سوء استفاده از خشم و انزجار بحق زنان زندانی و سرکوب شده و جوانان بیکار و معترض بر جنایت و فاشیسم طالبان، از حمایت آنها برای خود اعتبار و از نیروی آنان جبهه ضد مردمی اش قوت بگیرد. به یقین، آن چه که ماهیت یک حرکت اجتماعی یا سیاسی را تعیین می کند، نه تعداد کم یا بیش لشکریان دنبال درفش، بلکه موضع و ماهیت فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درفشاران و رهبری کنندگان و سیاست ها، برنامه ها و شعارهای صریح آن است. موجودیت توده های ناآگاه در صفوف جریان های ارتجاعی، به آن جریان ها مقبولیت توده ئی و مشروعیت مردمی می بخشد.

لذا در روشنائی این توضیح مختصر، ادعای احمد جوان برای یورش جوانان به سوی جبهه اش، در حالی که هیچ برنامه مشروحو برای جوانان کشور ندارد، در حکم عوامفریبی و جلب نیرو است، نیروئی که در جریان دور باطل پیمائی به هدر می رود.

به همین سیاق، احمد مسعود جوان و مشاوران بیرونی اش برای به حداکثر رساندن مخالفان ستم و جنایت ضد انسانی طالبانی در جبهه ارتجاعی زیر رهبری زن ستیزان اخوانی، در عین تمسک و اعلام وفاداری به ایدئولوژی زن ستیز اسلامیستی پدرش، ریاکارانه چشم امید به حسن نظر "بانوان" کشورش دوخته است. احمد مسعود و جبهه نام نهاد "مقاومت ملی" تعبیه شده اش در برون مرز، در قبال اعمال ستم، تبعیض و شوونیسم جنسیتی جنایتکاران طالبان بر زنان و دختران افغان و حقوق حقه انسانی شان سکوت پیشه کرده و قادر به تمایز موضع خود با موضع ضد انسانی طالبان نشده است. این موضع نداشتن و عدم شفافیت یا ناشی از خصلت ارتجاعی، همسوئی فکری با شوونیست های طالبان در قبال زنان، مصلحت اندیشی و فرصت طلبی ذاتی احمد مسعود است، یا از روی ناتوانی او و دیکته کنندگان سیاست هایش بر وی.

با این اوصاف، هر نیروی سیاسی یا اجتماعی که در عین همسوئی ایدئولوژیک با تمامیت خواهان طالبی، به مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، تقسیم اجتماعی کار و نابرابری ناشی از آن باور داشته و یا خود محصول آن بوده است، تا زمانی که این مناسبات اجتماعی - اقتصادی پابرجاست، چگونه می تواند دم از حقوق زنان تحت ستم زده و شعارهای اساسی برانگیزنده زنان بی حقوق را سر دهد. آن چه در این میان می ماند، ریاکاری و برخورد تاکتیکی به مسأله زنان، حقوق مسلم و معضلات و مصائب شان در تحت "امارت اسلامی" فاشیست های طالبان،

است. این کاریست که اخوانی های مسعودی و غیر مسعودی دیروز و امروز کرده و به اقتضای نیاز روز و منافع ارتجاعی شان رنگ باخته و رنگ گرفته اند.

احمد مسعود در ادامه مصاحبه ضمن اذعان به وابسته و مزدور بودن پدرش و جنبش اخوانی و مقاومت شان و "برخورداری از حمایت بعضی از کشورها"، خود از "نبود حمایت های خارجی از «جبهه مقاومت ملی» شاکلی است". این ادعای دروغین "نبود حمایت های خارجی" در حالی صورت می گیرد که اخبار از دریافت کمک های خارجی توسط "جبهه" گزارش می دهد. همین دیروز، وب سایت "اسپوتنیک دری" روسی از تجهیز نیروهای "جبهه مقاومت ملی" با دوربین های شب بین و جنگ افزار های پیشرفته "حکایت داشت و سرگردانی و تکدی افراد و نمایندگان این جبهه (به رسم تکدی دیروز مسعودی ها) در پشت دروازه های دستگاه های استخباراتی دول ارتجاعی و امپریالیستی، هر از گاهی تیر خبر ها می شود. این نوع برخورد، قبیح ترین نوع عوامفریبی است که احمد مسعود و یارانش در "مکتب فکری - سیاسی" مسعود سردهسته جلادان اخوانی، فرا گرفته است و به آن پایبند است.

احمد مسعود، این اخوانی جوان وفادار به راه و مشرب اخوانی پدرش در آن مصاحبه اظهار داشت که "افغانستان باید هر چه زودتر و با هر شیوه ممکن دارای نظامی شود که مشروعیتش را از مردم افغانستان گرفته باشد و قابل قبول برای منطقه و جهان باشد". مشروعیت یک نظام سیاسی منبعث از اراده و رأی مردم یک کشور است که برخوردار از آزادی ملی و اجتماعی باشند. طوری که تجربه سلطه ۲۰ ساله زورگویانه مسعودیان در همراهی با اشغالگران قاتل امریکائی - ناتوئی نشان داد، اراده و رأی مردم در یک نظامی که تعقیدات استعماری و ستم و قلدری از نوع شورای نظاری بر آن حکومت کند، زمینه تمثیل ندارد. بهترین جلوه تمثیل اراده مردم یک کشور، تعیین یک نظام سیاسی و سیاست های داخلی و خارجی آن توسط مردم، بدون اجبار و تعقیدات، در یک انتخابات "آزاد، سری مستقیم و همگانی" میسر است که مسعودیان دیروزی و امروزی در عین درهم تنیدگی منافع ارتجاعی شان با منافع آزمندانه استعماری امپریالیسم، با آن بیگانه اند و هیچ سنخیتی با رأی و اراده جمهور ندارند. اما در گفتار فوق الذکر احمد مسعود، مفهوم ترکیب "منطقه و جهان" عامدانه از روی مصلحت در هاله ای از ابهام باقی مانده و صراحت و شفافیت ندارد. به عنوان نماینده سیاسی یک نیروی محافظه کار ارتجاعی همسرشت با امپریالیسم، مسلم است که مسعود جوان به رای و نظر مردم منطقه و جهان پیشیزی ارزش نداده و منظورش همان دول امپریالیستی و ارتجاعی متجاوز، قاتل، ویرانگر و طماع "منطقه و جهان" است که مسعود جوان و "جبهه مقاومت ملی اش" وجود، دوام و پذیرش خود را مدیون آنان است.

مسعود جوان در نقش نوچه یک جریان خودفروخته و زائده تجاوز و اشغالگری امپریالیستی، آن اشغالگری و کشتار ۲۰ ساله خلق افغانستان را توسط امپریالیست های اشغالگر خیلی خائنه از نگاه منافع ملی کشور و مؤدبانه و خاضعانه در برابر آن اشغالگران و قاتلان امریکائی - ناتوئی که مثل پدرش چشم امید به الطاف و گوشه چشمی شان دوخته است، "حضور کشور های خارجی در افغانستان" نامیده است.

به همین سیاق آقای مسعود این نوکر جوان کمر بسته امپریالیسم و استعمار در حالت زبان بریدگی در برابر جنایات هولناک مکرر امپریالیست های اشغالگر، بدون اذعان به شکست امپریالیسم، خیلی شسته و روفته شکست و عقب

نشینی اجباری امپریالیسم امریکا را در یازده ماه قبل "تصمیم غیرعقلانی امریکا" خوانده و شاکی از آن است که چرا افغانستان را ترک کرد و مزدوران جهادی، مدنی و تکنوکراتی اش را یتیم، بی پشت و پناه و آواره ساخت. احمد مسعود، این جوانک اخوانی فدرالیست فزونخواه تجزیه طلب، مثل سائر مرتجعان سکتاریست و تجزیه طلب شاکی از مرکز گرایی و تمامیتخواهی همتباران غنی شوونیست، در مورد سقوط نظام ساخته و پرداخته اشغالگران با تمام اجزای مرکبه زیربنائی و روبنائی آن؛ تنگ نظران، عامیانه و عوامفریبانه کاسه و کوزه را بر فرق غنی خائن و شوونیست شکسته و او را عامل اساسی سقوط نظام مستعمراتی وانمود کرده است. این ادعای سخیف غیرعلمی و بی بنیاد مسعود اخوانی در حالی صورت می گیرد که نظام مستعمراتی و دولت مزدور ساخت اشغالگران امپریالیست، تولد و وجود و بقایش را به عنوان متمم و زائده بومی سیستم استعماری امپریالیسم، مدیون تجاوز و اشغالگری امپریالیسم اشغالگر بوده و به مثابه ابزار دست اشغالگران در خدمت منافع استعماری آنان و برای سرکوب مردم افغانستان آفریده شده بود. پس سقوط یک چنین نظامی ضد ملی و ضد مردمی و ستمگر که در سایه حضور اشغالگران و تجاوزکارانه امپریالیسم و به مدد حمایت همه جانبه آن دائر بود، با شکست و فرار نیروهای اشغالگر و متجاوز حامی آن، سرنوشت این دولت و نظام "سایه" نیز از قبل هویدا بود. لذا به صراحت گفته می توانیم، که برخلاف این نوع درک عامیانه و عوامفریبانه احمد مسعود و سائر سکتاریست ها و تجزیه طلبان، در سقوط نظام مستعمراتی در فردای فرار امریکا از افغانستان، همان سیستم استعماری ملامت است که به اقتضای منافع پلیدش، با اتخاذ به اصطلاح "تصمیم غیرعقلانی" با طالبان فاشیست معامله کرده و جنایت بزرگ دیگری را در حق زنان و مردان تحت ستم افغانستان و ارزش های ملی، تاریخی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی کشور ما مرتکب شد، نه غنی، عبدالله. با گذشت حدود یازده ماه از نتایج عملی آن جنایت امپریالیسم امریکا و شرکاء، تبعات تباه کن و فاجعه بار و ابعاد متعدد آن جنایت بزرگ حاکم ساختن فاشیست های شوونیست طالبان بر مقدرات افغانستان و مردم دربند آن، با گذشت هر روز عمق و پهنای تازه می یابد.

احمد مسعود جوان با طفره رفتن از بیان این حقیقت آفتابی، در صدد آنست تا زمینه ناراحتی مزید اربابان امریکائی - انگلیسی و فرانسه ئی خود را که از بابت شکست و فرار شان از کابل به شیوه شکست و فرار از سایگون، نزد رقباء و مردمان جهان شرمگین اند، مساعد نساخته و خود و جبهه بی پر و پایش را از عنایات آنان محروم نسازد. این شیوه عوامفریبی یعنی قربانی کردن حقیقت در پای مصلحت ارتجاعی و از جلاد زاده جوان صرف همین ساخته است. مسعود جوان در اخیر واژه "مردم" را نیز بدون پرداختن به مفهوم و حدود و ثغور آن به بازی گرفته است. در حالی که کلمه مردم مفهوم تاریخی صریح و مشخص دارد و طبقات حاکم ارتجاعی و ستمگر و نیروهای سیاسی - مذهبی این طبقات را شامل نمی شود، مسعود به شیوه پوپولیستی در صدد بازی با این ورق نیز است و به نام مردم در عوامفریبی و اغواگری و معاملات پنهانی با نیروهای امپریالیستی - ارتجاعی سودجوئی می کند و مثل پدر قرآن خورش، سوگند ریاکارانه می خورد.

این نماینده جوان ارتجاع مذهبی - قومی فدرالیست های تجزیه طلب در عین اعلام وفاداری به بیراهه جهان وطنی "پدر" که از منظر آن وطن دوستی، هویت ملی، ناسیونالیسم کشور تحت ستم در برابر استعمار و حفظ و تداوم ارزش های فرهنگی، تمدنی و تاریخی در گستره ملی مردود است؛ برای جلب توده های تخدیر شده، ناآگاه و منزجر از

فاشیسم و تبعیض طالبی، با افیون قومی - زبانی و دزدیدن شعار های مردمی، در عین وابستگی تاریخی به استعمارگر متجاوز و قاتل خلق افغانستان و تکدی در درگاه آنان و معامله پنهانی با استخبارات آن دولت های طماع و توسعه طلب دور و نزدیک؛ در صدد بسیج جوانان، مردان و زنان منزجر از ستم و جنایات طالب در خدمت اهداف مشترک ارتجاعی گروه خودی و درهم تنیدگی آن با مطامع تاراجگرانه استعماری بیرونی است.

چشم انداز احمد مسعود در مقام گماشته قدرت های مغرض و آزمند بیرونی در رأس "جبهه مقاومت ملی" ساخت بیگانگان طامع، و حامیان بیرونی اش، با توجه به واقعیت های مشخص و مسلم میدانی کشور ما، این "جبهه" در صدد احراز مقام بدیل طالبان نه، بلکه به عنوان مدعی قدرت از دست رفته و گنج باد آورده، در صدد سهیم شدن در کنار و زیر رهبری طالبان در "امارت اسلامی" یا هر دولت ارتجاعی و مزدور دیگر بر پایه همسوئی طبقاتی، ایدئولوژیک و سیاسی با طالبان و دریافت سهم بایسته از قدرت پوشالی و ارتجاعی وابسته به امپریالیسم، است.

احمد مسعود در مقام رهبری نیروی به غایت ارتجاعی و مردم ستیز، از آنجا که به آگاهی و ارتقای سطح فکری - فرهنگی و کسب دید تاریخی توده ها و بسیج آنان برای اتخاذ تصمیم جمعی آگاهانه و هدفمند در مورد مقدرات و تعیین نظام سیاسی بازتاب دهنده آمال، آرمان ها و ارزش های مردمی، باور ندارد و رسیدن مردم افغانستان بدان جا و بدان سطح آگاهی را پایان کار ارتجاع و سلطه استعمار در کشور، می داند. لذا عوامفریبانه و به گونه تاکتیکی دزدانه به شعار ها و ارزش های حیاتی مردمی مثل آزادی، عدالت اجتماعی، انتخابات، آرمان ها، ارزش ها و اراده مردم متوسل شد، بدون آنکه به توأمیت و تلازم درونمایه فکری - فلسفی این مفاهیم با مواضع بالنده اجتماعی، ارزش های تاریخی و پایگاه طبقاتی آن فکر کند. درست همین جا بود که این عدم تجانس شالوده فلسفی این مفاهیم با تمسک وی به ایدئولوژی هول انگیز "جهان وطنی" و بی وطن اسلام سیاسی نوع اخوانی المسلمینی و موضع ارتجاعی این دار و دسته در تضاد قرار گرفته و باور ریائی و عوام فریبی احمد مسعود اخوان زاده و اخوان زده را آشکار می سازد.

به رسم جمعبندی:

همین جنگ قدرت ارتجاعی که هم دول امپریالیست و ارتجاعی بیرونی، هم طالبان فاشیست، شوونیست و تمامیتخواه و هم تجزیه طالبان فزونخواه در محور های ارتجاعی و مزدور "جبهه مقاومت ملی" احمد مسعود کج کلاه و هم "شورای مقاومت ملی" جلادان مشهور به تاریخ پیوسته مثل عطاء نور - دوستم - محقق و... آن را جنگ قومی بین اقوام برادر افغانستان می نامند و یا به کمک افیون قومی - زبانی و به مدد دستبرد زدن به شعار ها و ارزش های مردمی، در صدد اغوای توده های قوم "خودی" اند؛ از جوانان ناآگاه و بی روزگار کشور در دو سوی جنگ هم از موضع طالبان و هم از موضع مخالفان مرتجع روزانه قربانی می گیرد. تداوم این تخاصم و نزاع قدرت محور های ارتجاعی با هیزم کشتی قدرت های طماع، توسعه جوی و متجاوز بیرونی امپریالیستی و ارتجاعی، برای سلامت و وحدت ملی، تمامیت ارضی کشور و برادری اقوام شریف و برابر افغانستان و اخوت طبقاتی زحمتکشانشان کشور فاجعه بار خواهد بود. مردم افغانستان این سرمه آزموده اخوانی نوع جهادی - طالبی را که به کوری چشم می انجامد، قبلاً تجربه کرده و شناخت تجربی از آن دارند.

به رغم کلیه اشکال عوامفریبی و دزدیدن ارزش ها و شعار های مردم و بازی با آن برای جلب ناآگاهان در پایگاه ارتجاعی و برای تأمین منافع مشترک ارتجاعی - استعماری، خواه توسط مسعود اخوانی و جبهه مقاومتش که نه ملی است و نه به رهائی می انجامد، و یا هر فرد و نیروی مردم ستیز دیگر، سنگر گرفتن سران ارتجاعی در عب قوم و زبان و اغوای توده های زحمتکش اقوام کشور، مثل موارد قبلی دوران مسعود جلاد و سائر جلادانی از نوع گلبدین، مزاری، خلیلی، محقق، سیاف، ربانی، دوستم و...، جز رسوائی تاریخی و سرشکستگی خواهد انجامید. زیرا میان این ارزش ها و ایده آل های مطروحه به در دزدکی توسط این نوچه اخوانی، و مواضع و منافع ارتجاعی و استعماری مربوطه او و گروه آزادی کشش، حلقه مفقوده وجود داشته و آن تلازم ارگانیک مطرح نیست. به همین دلیل است عوامفریبی مسعود جوان و همفکران اخوانی اش و دور باطل پیمائی ارتجاعی دیر دوام نیاورده و در خلال آن توده های تحت ستم، استثمار و تبعیض نیز بیدار شده و قد راست خواهند کرد.

آری، در خلال این جریان توده ها به قیمت خون شان به تجارب حسی می رسند و از گردانندگان این جنگ ارتجاعی قدرت فاصله می گیرند. این دور باطل دیر دوام نمی آورد، سرانجام همین زنان، جوانان و مردانی که هیزم این جنگ اند و دو سوی ارتجاعی در صدد اغوای آنان اند، با حصول آگاهی منطقی، به انسجام رسیده و رستاخیز شان پایان کار کلیه مظاهر ارتجاع و استعمار را در افغانستان اعلام خواهد کرد.

انتقال این آگاهی کار حلقه های پیشروی است که به دیالکتیک تبدیل ضعیف به قوی و به عکس، به لایزال بودن نیروی تاریخ ساز توده ها و به رسالت تاریخی خود وقوف و تعهد داشته باشند. این دیالکتیک ضمن اشراف بر شدن و گردیدن روند ها و نیرو ها؛ در عین اعلام ورشکستگی علم برداران فرسوده، فرتوت، مسخ شده و فاقد انگیزه (فرسوده و فرتوت از نگاه ایدئولوژیک و انگیزه مبارزاتی، نه از لحاظ سن و سال) و از پای ماندن و کنار کشیدن افراد و گروه های فاقد رسالت؛ بر حسب ضرورت، طلایه داران و نیرو های تازه دم را به میدان این مصاف تاریخی می فرستد. این ضرورت میدان داری پیشتانان مبارزاتی نیز بر پایه نیاز انصراف ناپذیر شکل گیری مبارزه و مقاومت در برابر ستم، که همانا منطق گویای تاریخ است، به میان می آید و دیر یا زود تحقق می یابد. پایان

* به آن دلیل تصفیه های خونین اخوانی های مسعودی و گلبدینی را مترادف با شیوه "تفتیش عقاید" نوع کاتولیکی - طالبانی قرار دادیم که این دار و دسته ها از همان بدو امر طبق دستور و برنامه بیرونی امپریالیستی - ارتجاعی تصفیه جبهات مقاومت را از وجود روشنفکران ازادیخواه، انقلابی، فرهنگیان و شخصیت های منور قومی ضد استعمار، دریافت داشته و اجرائی ساختند که نمونه های آن در فوق آمد.

پس از کسب موفقیت مسعود جلاد در تصفیه خونین جبهه مقاومت ملی مستقل پنجشیر، در صدد تعمیم آن در سائر ولایات و ولسوالی ها برآمد. در ولایت کندز جبهه مستقلی به رهبری "انجنیر سرور" کندزی کادر برجسته "ساما" وجود داشت که در مدتی کوتاه در رزم ضد اشغالگری شوروی و علیه مزدورانش خوش درخشید. مسعود جلاد و قرآن خور مثل اسلافش، جبهات سامائی را چون خار چشم خود می دانست در صدد نابودی آن برآمد. ابتداء به یکی از قوماندان های تحت امرش در ولایت کندز نامه ای نوشته و تصمیم نابودی جبهه انجنیر سرور را ابلاغ کرد. آن قوماندان به دلائل خوش نامی انجنیر سرور و پیوند خونی، زنده یاد سرور را از چنین تصمیمی آگاه ساخته و به

مسعود نوشت که این جبهه علیه متجاوزان شوروی می جنگد و من با آن مشکلی ندارم. مسعود جلاد در جوابش نوشت که شما این مسائل را نمی دانید. من می فهمم که این نیروها در آینده برای ما مشکل آفرین می شوند. پس از تضييق شرایط زنده یاد انجنیر سرور از طرف سازمانش دستور عقب نشینی به سوی اندراب نیز "مأمور علم" را دریافت کرده و با حدود ۲۲ تن از افراد جبهه عازم ولسوالی اندراب ولایت بغلان شد. در مسیر راه در نهرین توسط اخوانی های جمعیتی به سر دستگی عبدالهی حقجوی جنایتکار، و به دستور صریح و مستقیم مسعود قصاب محاصره شده و پس از پیمان قرآن به وساطت مو سفیدان، همه را خائنانه و جنایتکارانه، به استثنای یک تن نجات یافته، تیرباران کردند. پس از این تراژیدی، آن قوماندان با تسلیم سلاح پایان رابطه اش را با جمعیت اسلامی اعلام داشت که بعد ها به طور مرموزی توسط افراد ناشناس کشته شد.

همین گونه به اثر جنایات سیستماتیک مسعود جلاد، "مأمور علم" اندرابی سامائی و جبهه مستقل ملی - مردمی اندراب نیز سرنوشت و پایان تراژیک داشت.